سرنوشت ماوراء النهر درسها و عبرتها

بایمت اف، لقمان

هدف اصلی نویسنده با نشان دادن‏ چشم اندازی از وضعیت ولایات آسیای‏ مرکزی(ماوراء النهر)در قرون 18 و 19 میلادی،یاد آوری این نکته است که‏ حوادث گذشته و وقایع ایام که از آن به‏ «تاریخ»یاد می‏شود،عبرت آموز است و اگر آیندگان از حوادث گذشتگان درس‏ نگیرند،ناچار از تکرار رویدادهای تیره‏ خواهند بود.

ناهنجاریها و کشمکشهایی که‏ نویسنده مروری بر آنها دارد،نتیجه‏اش‏ اقتصاد سیاه،اجتماع ناآرام،ادب و هنر راکد و در یک کلام عقب ماندگی محض‏ است و البته«فاجعه در جامعه،از غفلت‏ مردم آغاز می‏شود و شدت آن بسته است‏ به ناآگاهی ایشان از تجربه روزگار و تاریخ‏ اجداد خویش.»

فاجعه در جامعه،از غفلت مردم آغاز می‏شود و شدت آن بسته است به ناآگاهی ایشان از تجربه‏ روزگار و تاریخ اجداد خویش.ناآگاهی انسان را بدبخت می‏کند.درست درک نکردن روزگار گذشتگان و نیز نیاموختن اشتباهات اسلاف خود، جامعه را پیوسته از راه مستقیم دور می‏دارد.به واقع‏ هر ملتی در تاریخ گذشته خویش،یک اشتباه را بارها مرتکب شده است.متأسفانه این پدیده نامطلوب، به چه علتی است که در تاریخ مردم ما حکم سنت را گرفته،تحیر آور است که نسل‏های امروزی باز هم‏ از اشتباهات آبا و اجدادی خویش درس عبرت‏ نمی‏آموزند.بی اعتباری نسبت به تاریخ خویش و خاطره اجداد،برابر با بی حرمتی نسبت به هستی‏ خویش است.آنکه تاریخ خود را نداند و غافل‏ از نسب‏اش باشد احساس خود شناسی‏اش محدود و یک جانبه خواهد شد و این عدم آگاهی به طور تدریجی برای تشکل و تکامل جهان بینی شخصیت‏ تحمیلی خواهد گرفت.اگر احترام نسل امروز نسبت به نسل دیروز کم ظاهر شود،طبیعی است‏ که احترام وارثان نسبت به نسل کنونی باز کمتر خواهد گشت.به خاطر این،هدف مطلق همه گونه‏ دانش عموم انسانی از جمله علم تاریخ شناسی درک‏ درست حیات و از راه حقیقت پی ریزی کردن تکامل‏ انسان است.در فضیلت خودشناسی مردم،تأثیر علم تاریخ بسیار بزرگ است و در میان علوم‏ انسانی،از این نگاه،علمی که بر پایه علم تاریخ‏ باشد،نمی‏توان پیدا کرد و بی سبب نیست که‏ سیسرون-ناطق معروف رم-تاریخ را مربی زندگی خوانده است.

معرفت همان ادراک جهل است.اما تاریخ‏ گذشته نشان می‏دهد که جامعه تاجیکان ناوابسته به‏ تحولات و دیگرگونی‏های سیاسی،اجتماعی... نتوانسته جهالت را ریشه کن سازد.تاریخ سه قرن‏ ماوراء النهر از این لحاظ آینه عبرت است.

در اواسط قرن 18 م.شهرها و ولایات آسیای‏ مرکزی در نتیجه جنگ‏های داخلی و تاخت و تازهای‏ بادیه نشینان ازبک به علت خرابی اقتصاد بسیار ضعیف شد.در این زمان در ایران،نادر شاه‏ افشار قدرت پیدا کرد و پیوسته در ولایات قفقاز، افغانستان و شمال هندوستان،جنگ‏هایی‏ موفقیت آمیز داشت و در سال 1740 م نادر شاه افشار با لشکریان فراوان از راه بلخ و چارجوی و ماوراء النهر وارد آسیای مرکزی شد.

در امارات بخارا ابو الفیض خان که از سلسله‏ اشتر خانیان صاحب تاج و تخت بود،نتوانست‏ حرکت نادر شاه را به آسیای مرکزی متوقف کند. زیرا به گفته مورخان،او چندان در کارهای دولتی‏ و سیاست مهارت نداشت،از جمله یکی از مورخان‏ آن دوره میرزا عبد العظیم سامی می‏نویسد، ابو الفیض خان به لحاظ زیرکی و فراست و ذکاوت‏ خود از اسب عیش و طرب پایین نمی‏شد. از صحبت با پسران و دختران ماهروی بیرون‏ نمی‏شد و به جز آشامیدن شراب ناب و بهره داشتن‏ از پسران زیبا روی و لذت گرفتن از عشاقان دیگر به‏ هیچ کار روی نمی‏آورد،به این علت کار دولت رو به انقراض نهاد و احکام شریعت از حدود قانون و رعایت قوانین محروم شد.

امارات بخارا از هر لحاظ ضعیف بود و حتی‏ نمی‏توانست ولایات تابع خود را در دست نگاه دارد در عمل مستقل بود و پیوسته بادیه نشینان زمین‏های‏ کشت کشاورزان را غارت می‏کردند.

آ.آسیمیانوف می‏نویسد که بی نظمی و خودسری‏های امرای طمعکار و فاسد باعث از بین‏ رفتن دولت گردید و مردمان را خانه خراب و بدبخت کرد.اما با وجود این اشراف زادگان‏ بادیه نشین از دولت،امتیازهایی طلب می‏کردند. ابو الفیض خان روز به روز قدرت خود را از دست‏ می‏داد و این وضعیت باعث شد که بالاخره او به‏ نادر شاه وابسته شود و نادر شاه نیز از لحاظ سیاست‏ جنگ آوری از ابو الفیض خان برتری زیادی داشت.

هنگامی که نادر شاه وارد آسیای مرکزی شد یکی‏ از اشتر خانیان ازبک به نام محمد رحیم بی به استقبال‏ شاه ایران رفت و در برابر او سر اطاعت فرود آورد و محمد حکیم که از طرف ابو الفیض خان برای‏ مذاکره به حضور نادر شاه فرستاده شده بود نیز به نفع‏ شاه ایران عمل کرد و دست از ابو الفیض خان‏ شست.بعد از پیروزی،نادر شاه،محمد حکیم خان‏ را امیر بخارا و برادر او محمود دانیابی را حاکم‏ کرمینه کرد،به این طریق بخارا و حومه آن تابع‏ نادر شاه گردید.

در همان سال،نادر مقاومت دلیرانه ایلبر سخان‏ را شکست و او را در جنگ به هلاکت رساند و دولت‏ خیوه را نیز به اطاعت خود درآورد و پس از فوت‏ محمد حکیم بی،محمد رحیم بی،لشکر را منظم‏ کرده،امرایی را که با ابو الفیض خان مخالف بودند از بین برد و با مقام ارزنده‏ای که در دربار به دست‏ آورده بود،دیری نپایید که عملا،حکمران حکومت‏ خان در بخارا گردید.در این هنگام در سال 1747 نادر شاه به دست درباریان خود به قتل رسید و دولت‏ بزرگی که به وسیله نادر تشکیل شده بود،ضعیف‏ گشت.در این هنگام،احمد خان که از خاندان قبیله‏ افغان بود و یکی از سرلشکران نادر شاه به حساب‏ می‏آمد و به قندهار روی نهاد و تمام سرداران افغان‏ را متحد کرد و خود را پادشاه افغانستان خواند و به‏ این ترتیب اساس دولت افغانستان را بنیان نهاد.

در بخارا پس از کشته شدن نادر شاه،وضعیت‏ به کلی تغییر یافت.

محمد رحیم بی که در دربار مقام خود را روز به‏ روز مستحکم می‏کرد،خان بخارا،ابو الفیض خان‏ و پسرش را به قتل رسانید و با کمک اشراف‏ بادیه نشین و روحانیان بخارا به تخت خانی نشست‏ و به طور رسمی در سال 1753 م یعنی 60 سال‏ بعد از مرگ نادر شاه،سلسله محلی را بنیان نهاد و به تدریج اشراف بخارا و اطراف آن را گرد خود جمع کرد و به امرا وعده‏های زیادی داد و با این‏ مکر و حیله حاکمیت خود را استوار کرد و دیری‏ نگذشت که به ولایت حصار،قبادیان و دوشنبه‏ لشکرکشی کرد و این منطقه را هم به اطاعت خود درآورد.

در شهر حصار و اطراف آن،عموی خود، دانیال بی را حاکم کرد و بعد از این،شهرهای‏ سمرقند،تاشکند و شهرهای دیگری را نیز تحت‏ تصرف خود درآورد و ولایت او را تپه(استوژ) خجند،قلعه‏های ذامن،یام به عنوان ملک‏های‏ مستقل باقی ماندند و بعد از سه سال تلاش،محمد رحیم بی را خان بخارا کرد.بعد از مرگ محمد رحیم خان در سال 1758 م عموی او دانیال بی‏ عطالق(1758-1785 م)حکومت را به دست‏ گرفت و خود را امیر بخارا معرفی کرد که این امر، نشانه قدرت دولت جدید بود.

لقب مذهبی دانیال بی ابو القاقی بود،او برای‏ استوار کردن حاکمیت خود،از روحانیون بخارا استفاده می‏کرد و همچنین تکیه‏گاه اصلی او، نیروهای جنگی بودند،به همین دلیل به فئودالان‏ ضغیتی زمین می‏داد.در دوره حکمرانی،دانیال‏ بی جهت بهبود اقتصاد کشور،اقداماتی انجام داد از جمله در این دوره مالیات جدیدی اعمال کرد! این چاره جویی‏ها از یک سو در استواری قدرت‏ دانیال بی موثر بود،از سوی دیگر باعث بدی وضع‏ زندگی مردم گردید.

چاره اندیشی‏های سیاسی و اقتصادی دانیال بی‏ در اواخر کار نتیجه دلخواهی به دولت نداد،تمام‏ بخارا را شورش فرا گرفت و این شورش‏ها پی در پی بود و لشکر و سرکردگان نظامی،توان سرکوب‏ کردن آن را نداشتند.زیرا آنها در بین خود درگیری‏ داشتند و به زودی جنگ‏های داخلی در بخارا آغاز شد.ضعف حکومت بخارا باعث شد که در ولایات بزرگ فرغانه در اواخر قرن 18 م دولتی‏ جدید به اسم خانی‏گری خوقند به وجود آمد.در رأس دولت جدید،قبیله بادیه نشین ازبک منگ قرار داشت و در زمان حکمرانی خان ایردانی و ناربوته‏ دولت خوقند به طور مستقل گردید و در جنوب‏ غربی بخارا،خانی‏گری خیوه نیز به طور جداگانه‏ حکومت می‏کرد و این خانی‏گری نیز حوادث‏ سیاسی و نیز فقر را از سر می‏گذرانید.

در خانی‏گری خیوه نیز قوم ازبکی قنقرات در رأس حکومت بودند،یکی از بزرگترین نمایندگان‏ این سلسله محمد امین بود که بسیاری از محققان او را بنیانگذار سلسله قنقراتی ازبک که تا دوره ورود بلشویک‏ها بر جا بود.

چنانکه اشاره شد ولایات جنوبی تاجیکستان‏ کنونی به خصوص،نواحی حصار و کولاب،به‏ طور رسمی تابع امارت بخارا بودند،اما بیشتر اوقات این منطقه به عنوان املاک مستقل به حساب‏ می‏آمدند و از جانب امرای محلی اداره می‏شدند و در قرون بعدی خواهیم دید که این املاک در جای‏ خود،به املاک کوچک تقسیم شده و در آرزوی‏ استقلال،پیوسته در حال جنگ و جدال بودند.

چنان که ذکر شد،در قرن 18 م ولایت فرغانه‏ با شهر بزرگ خود،خوقند از آبادترین شهرهای‏ ماوراء النهر به حساب می‏آمد و هنگامی که نادر شاه‏ به بخارا لشکر کشید،ولایت فرغانه از حملات‏ نادر شاه ایمن ماند و جنگ‏های داخلی امارت بخارا هر چند که در اوضاع سیاسی فرغانه تأثیر داشته ولی‏ به علت مساعد بودن محیط جغرافیایی،حیات‏ اقتصادی و کشاورزی در این منطقه خیلی رشد کرده‏ و در نیمه قرن 18 م.شرایط خوبی برای تشکیل‏ دولت جدید در این منطقه پیدا شد.و در راه مستقل‏ شدن کشور،عالم خان(1800-1810 م)قدم‏ جدی برداشت.او در خوقند،دسته‏ای مسلح که‏ تاجیکان کوهستان بودند،تشکیل داد.عالم خان‏ برای مستقل شدن دولت جدید تلاش فراوانی کرد تا اندازه‏ای موفق شد که دولت خانی خوقند را پایه گذاری کند و برای توسعه دادن حدود دولت‏ خود،چند مرتبه به جانب خجند لشکرکشی کند ولی موفق نشد که آن را به تصرف درآورد.

عالم خان در اواخر دوره حکمرانی خود،شهر تاشکند را تصرف کرد.پس از فوت عالم خان، برادرش عمر خان(1810-1822 م.)بر تخت‏ سلطنت نشست و در دوره حکمرانی او در خانی‏ خوقند،یک دولت کاملا جدید تأسیس شد.عمر خان برای تصرف خجند،به اوراتپه چند مرتبه لشکر کشید و گاهی نیز با امیر بخارا درگیر شد.عمر خان‏ شهر ترکستان و ولایات هفت رود را نیز تابع خود کرد.

عمر خان در ولایات شرقی دولت خود،چند شهر جدید را بنیان نهاد.از جمله شهرهایی که‏ ساخت،شهر بیشکک پایتخت کنونی قرقیزستان‏ بود.

پس از وفات عمر خان،پسر او محمد علی بر تخت نشست و تقریبا در حدود 20 سال امور خانی‏ را در دست گرفت.این خان نیز چندین مرتبه به‏ جنوب شرقی دولت خود لشکر کشید و ملک‏های‏ درواز و تراتکین(شهرهای جمهوری تاجیکستان) را تصرف کرد و مدت زیادی شهر کولاب نیز به‏ اطاعت او در آمد.در شرق،محمد علی خان با حاکمان کاشغر می‏جنگید و جنگ‏های او در شرق‏ با شعارهای حمایت از اسلام و شریعت همراه بود، زیرا در این دوره در شرق چین،ظلم و ستم ملی و مذهبی حکومت این کشور بیداد می‏کرد و بسیاری‏ از مسلمانان این کشور به خانی‏گری خوقند مهاجرت می‏کردند.طبق اخبار مورخان قدیم، محمد علی خان مثل امیر نصر الله،مردی ظالم و بی رحم بود و در دوران او بسیاری از اشخاص‏ سیاسی و فرهنگی به قتل رسیدند.

عشرت طلبی و فسق او حد و اندازه‏ای‏ نداشت.به گفته وپ نلیف کین،محمد علی خان‏ در تمام عمر خود خون جوانان را می‏خورد و با فسق‏ و فجور و قتل و کشتار سر و کار داشت.در عهد او در خانی خوقند چندین مرتبه شورش‏های مردمی‏ نیز به وقوع پیوست و امیر نصر الله از اوضاع بد خان‏ خوقند استفاده کرد و در سال 1842 م به خوقند هجوم برد و خوقند را تابع خود کرد و محمد علی‏ خان،خان خوقند را با تمام ایل و تبارش به قتل‏ رسانید،ولی او نتوانست خوقند را حفظ کند و مدتی نگذشت که خوقند بار دیگر استقلال خود را به دست آورد و شهرهای خجند و تاشکند را دوباره‏ تصرف کرد.باید متذکر شد که در زمان محمد علی‏ خان به خصوص در نیمه دوم دوره حکومت او در خانی خوقند،بحران‏های داخلی بود.

نزاع‏های بین اشراف و درباریان به تدریج قوت‏ می‏گرفت و فئودالان محلی نه تنها به مردم‏ کشاورز،بلکه به مستضعفان اقوام بادیه نشین نیز ظلم می‏کردند.از خصوصیات دوره قرن 19 م. آن بود که تاجیک نشینان ولایت ماوراء النهر به‏ چندین کشور تقسیم شدند و مهمترین دولت‏های‏ محلی آن،چنان که ذکر شد خانی‏گری خیوه، خوقند و امارت بخارا بود و همچنین بسیاری از شهرها و ولایات این سرزمین که همیشه هوس‏ استقلال را در سر می‏پروراندند علیه حکومت‏ مرکزی شورش کرده و از سوی دیگر،بین خود نیز جنگ‏هایی طولانی داشتند.

در نتیجه این جنگ‏های داخلی،فئودالان‏ محلی و همچنین در نتیجه لشکرکشی‏های امرا، بسیاری از شهرها غارت می‏شدند و مردم زیادی از یک شهر به شهر دیگر به اسارت برده می‏شدند و عده زیادی نیز به عنوان انتقام از یکدیگر به قتل‏ می‏رسیدند که نتایج این جنگ‏های داخلی‏ دولت‏های آسیای مرکزی را محققان و نویسندگان‏ اتحاد جماهیر شوروی سابق به خوبی در آثار علمی‏ و ادبی خود بررسی کردند.

تاریخ این جنگ‏ها و غارتگری و ویرانی‏ لشکرهای امارت بخارا،خوقند و فرغانه و بدبختی‏ مردم این سرزمین را بسیاری از شاعران و نویسندگان معاصر آن ایام خیلی خوب به تصویر کشیده‏اند و از جمله در آثار ادبی شاعران،از قبیل‏ دلشاد برنا،عنبر آتون،احمد دانش و غیره می‏توان‏ آنرا به خوبی مشاهده کرد و بسیاری از این‏ نویسندگان و شاعران،حکومت مرکزی به خان‏ها، امیران،فئودالان و روحانیون ریاکار را سخت‏ محکوم کرده‏اند و پیوسته ستایش دولت‏ عدالت پروری را می‏کردند،عملا در آن دوره وجود نداشت.

همین طور دوره حکمرانی آل منغیت و خانی خوقند در سرنوشت قوم تاجیک نقشی مهم‏ داشت.در همین دوران بود که آسیای مرکزی به‏ دولت‏های کوچک فئودالی تقسیم شد و تاجیکان‏ این سرزمین در قلمرو حاکمیت امارت بخارا و خانی خوقند در آمدند.همچنین با تأسیس دولت‏ افغان‏ها بسیاری از قسمت‏های تاجیکستان تابع‏ افغانستان شد و علاقه‏ای که قبلا تاجیکان آسیای‏ مرکزی با تاجیکان افغانستان داشتند،تا اندازه‏ای‏ از میان رفت و این همه پاشیدگی و جدایی را تا حال‏ می‏توان مشاهده کرد.و تاجیکان در حال حاضر ملتی هستند که بر اثر کشمکش‏های سیاسی‏ دولت‏های ابر قدرت آن ایام و تلاش‏های دولت‏های‏ محلی و نیز بر اثر سیاست ملی گرایی کمونیستی‏ اتحاد جماهیر شوروی سابق از یکدیگر جدا شدند. در این دوره،تاجیکان در حدود شمال هندوستان‏ و خراسان سکونت داشتند.تاجیکان در برخی از شهرهای چین غربی(در کاشغر،ختن،بلاساغون‏ و...)نیز زندگی می‏کردند.اما شهرهای بزرگ‏ آسیای مرکزی از قبیل سمرقند،بخارا،خوقند، فرغانه،تاشکند،خجند و...مثل یشیتره از محل‏های اصلی تاجیک نشین بودند.

چنان که بیان شد به علت بحران اقتصادی و سیاسی در آسیای مرکزی،شرایط زندگی مردم‏ خیلی بد شد و در بسیاری از شهرها و روستاهای‏ امارت بخارا و خانی خوقند شورش‏های مردمی علیه‏ حکومت‏های محلی شدت گرفت و تدبیرهای‏ حکومت‏ها برای اصلاح این بحران‏ها،همیشه‏ بی نتیجه می‏ماند و عدم وجود یگانگی سیاسی و ضعف اقتصادی باعث عدم پیشرفت آسیای مرکزی‏ گردیده و این دلایل باعث شد که دولت‏های آسیای‏ مرکزی نتوانند در برابر پادشاهی روسیه مقاومت‏ کنند و در مدت کوتاهی هر یک از دولت‏های‏ فئودالی ضعیف،تابع روسیه شدند.قرن 18 میلادی در تاریخ آسیای مرکزی،بدترین و بحرانی‏ترین دوران از نظر اجتماعی و اقتصادی‏ است،اما در قرن 19 میلادی در نتیجه گسترش‏ روابط اقتصادی با پادشاهی روسیه،حیات‏ اقتصادی آسیای مرکزی تا اندازه‏ای بهبود یافت و کم‏کم مناسبات سرمایه‏گذاری در اقتصاد کشور شکل گرفت.با این حال،بیشتر اهالی آسیای‏ مرکزی،پایبند مناسبات مالی و پولی دوره‏های‏ پیشین بودند و سیستم تولیدات و مناسبات اجتماعی‏ و اقتصادی اساسا فئودالی بود.بعضی از پدیده‏ها و مناسبات جدید اقتصادی و اجتماعی در آن دوره‏ هنوز در سطح ابتدایی بودند و دایره نفوذشان نیز بسیار محدود بود.

در اواسط قرن 19 میلادی،روند اقتصادی و اجتماعی روسی-اروپایی در آسیای مرکزی، محدوده تشکیل بازارهای محلی و مناسبات پولی‏ و مالی پیشین،نقش تعیین کننده‏ای داشت و به‏ وجود آمدن بازار واحد برای تمام دولت‏های آسیای‏ مرکزی غیر ممکن بود.یکی از موانع بزرگی هم که‏ برای پیشرفت اقتصادی وجود داشت،گسترش‏ جنگ و درگیری بین دولت‏های فئودالی آسیای‏ مرکزی بود.که حتی در هنگام هجوم بیگانگان به‏ کشور قطع نمی‏شد.

حیات فرهنگی

ناآرامی‏های زمانه و گسترش جنگ‏های فئودالی‏ و بد شدن وضع اقتصادی-اجتماعی،سبب‏ عقب ماندگی حیات فرهنگی جامعه شد.چنان که‏ صنعت معماری و هنرهای زیبا در آسیای مرکزی‏ نسبت به دوران گذشته عقب ماند و به سخن دیگر، این هنر قدیمی تقریبا از بین رفت،بعضی از ساختمان‏ها که از این دوران در بخارا،سمرقند و خوقند باقی مانده‏اند،از قبیل مدارس و مساجد و حمام‏ها با وجود هزینه کم بناها و سادگی سبک‏ معماری با ساختمان‏های دوران پیش قابل مقایسه‏ نیست و هرگز نمی‏توانند رقابت کنند.از نیمه قرن‏ 19 میلادی ساختن قصرها،کاروانسراها، حمام‏ها،قلعه‏ها،مناره‏ها در شهرهای بخارا و خوقند و خجند و حصارا و...بیشتر شد.اما با وجود این،هیچ یک از این بناها،از لحاظ سبک‏ معماری و هنر جذابیت خاصی ندارد.تحقیق در تمام آثار به جای مانده از معماری آسیای مرکزی‏ نشان می‏دهد که در بناهای آن دوران از تکنولوژی‏ و زیبایی‏های هنری و معماری در سطح بسیار پایینی‏ بوده است.

در این دوره،ادبیات و شعر و سرود،تنزل‏ یافت،دستآوردها و کامیابی‏های علمی و ادبی‏ گذشته به فراموشی سپرده شد.بخصوص در زمان‏ حکمرانی امیر شاه مراد و وارثان او که از سره‏ترین‏ دوره‏های علم و ادب در امارت بخارا بود.تعصب‏ مذهبی تمام روزگار آن عهد را فرا گرفته بود.اما زبان تاجیکی مثل گذشته در دستگاه حکومتی بخارا و خوقند دارای اهمیت بود.تعلیم و تدریس در مدارس و مکتب خانه‏ها به زبان تاجیکی بود،ولی‏ زبان ازبکی نیز معمول بود.در این دوره،عده‏ای‏ از شاعران و نویسندگان آثار خود را به دو زبان‏ (تاجیکی و ازبکی)می‏نوشتند.از شاعران نامدار دو زبانه خانی خوقند امیر خان و نادره و گلخنی را می‏توان نام برد.

سبک بیدل بر ادبیات این دوره آسیای مرکزی‏ تأثیر به سزایی داشته است.

تقریبا همه شعرا از سبک بیدل تقلید می‏کردند و برخی از آنها تا حدودی در کار خود موفق بودند. علم تاریخ نگاری نیز چندان موفق نبود،اما زبان‏ بیان و تحقیق در تاریخ همان زبان تاجیکی بود. کتاب‏هایی از قبیل«تحفه خانی»و«گلشن الملوک» «منتخب التواریخ»،«جهان نما»،«تاریخ‏ شاهرخی»تاریخ مهاجران،تاریخچه بخارا و غیره‏ از نمونه‏های کتاب‏های تاریخی این دوره است.

همین طور،تاریخ فرهنگ سه قرن اخیر ماور النهر نیز در مقایسه با دوران قبلی بسیار تیره‏ است.تاریخ این دوره شامل شوکت ظلم و ستم و شکوه جهالت است.ظالمان حتی بر نفس خود ظلم کرده‏اند.با وجود این که ظلم،ستمگران را به‏ نابودی می‏کشاند اما عدالت هیچ گاه بر جامعه حاکم‏ نشد.همه پادشاهان،امیران و حتی روحانیان عقل‏ خویش را غلام هوا و هوس کرده،ایمانشان را فروختند.آنان حتی خدا و دین را هم بر نفع خود، استثمار می‏کردند.همه فساد سیاسی از نام دین و مذهب ایجاد می‏شد.

ملت تاجیک بدبخت بود،خود را پاک از یاد برد و در این مدت بد بخت‏تر از آن که بود،شد. سرگذشت خود و اجدادش را به یاد نمی‏آورد و از تاریخ آگاهی نداشت.گفته‏اند«هر کس عابد است‏ و معبده هر کسی«ذکر آدم»بودن اوست».اما هر کس قبل از آن که عابد شود،آگاه باید باشد.آگاهی‏ و آزادی،بستر اصلی پیشرفت است.تاریخ و دانستن آن برای آگاهی انسان شرطی اساسی و ضروری است.

روی آوردن به تاریخ گذشته به خاطر التیام‏ بخشیدن زخم‏های روزگار نقش دارد.این عمل از بهترین وسیله‏های شفا بخشیدن مرض‏های اجتماع‏ است و امروز وقت آن رسیده که ما باید به طور جدی‏ تجربه جامعه نسبت به دوره‏های پیش که دارای‏ اهمیت ویژه است و تاریخ می‏تواند جامعه بیمار ما را درمان بخشد را مورد نظر داشته باشیم که از دوران‏ پر فاجعه به اصطلاح گذرش رهایی دهد.اشخاصی‏ که در این باب شبهه دارند از زمره بی‏خبرانند.

غفروروف،بابجان،تاجیکان،کتاب دوم،اخرهای عصر میانه و دوره نو.ترجمه ع.میناروف،ون.خال محمدوف. نشریات عرفان،دوشنبه،1985،تاجیکان در مسیر تاریخ‏ گردآوری و تحقیق میرزا شکورزاده.تهران،1373؛ابیبوف‏ ع.دایره‏های ادبی بخارای شرقی.(عصر 19 و ابتداء عصر 20).دوشنبه،1996؛علی یوف،ع.مسأله ملی در بخارا و اطراف آن.درس خویشتن شناسی،دوشنبه،1991؛ بابا خانوف،م.تاریخ تاجیکان جهان.دوشنبه،1999؛ شریف اف،ح.تاجیکان،برون مرزی.خجند،1996؛ جبوف،ز.ش.از تاریخ افکار جمعیتی و سیاسی خلق تاجیک‏ در نیمه دوم عصر 19 و ابتداء عصر 20.استالین آباد،1959؛ رجبوف،ز.معارفپرور احمد دانش.دوشنبه:1964؛ فطرت،ع.حکمرانی امیر عالم خان.دوشنبه:1991؛ شکوری،محمد جان.استقلال و خود شناسی اجتماعی و معنوی.دوشنبه،1999؛عینی،صدر الدین.تاریخ امیران‏ منغیتیه بخارا.کلیات.جلد دهم.دوشنبه،1980؛ مسلمانیان قبادیانی.زبان و ادبیات فارسی در فرارود.دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.تهران، 1376؛

همچنین رجوع شود به تحقیقات ذیل: vobahzddaR .hS.Z O ، yoksehcihiloP adawhkA ebnahsuD.ahsinoD ,1976;س etatcart vobahzddaR Z V.mzididahzD.hs enatsikruT )1917-1805( dargnineL ,1937; ayimedacA kuan yokskizddaT hkinnoistuyloverod hkikssur ebnahsuD.yeletavodelssi ,1990; ilairetam oP lirotsi vodorog .natsikihzddaT ebnahsuD ,1975; niflahK .A.N aissoR i avtsnahK yenderS evksoM.iizA ,1974; vonusruT .hK O hkayiehsontoomiazv lanoistan ' ogon i .retni lanoistan ' ogon v luK ' ebnahsuD.erut ,1972;

veahzdohK iirotsiK.F iistuylover V erahkuB i loistan ' ogon ayinavehzdemzar V yeneerS tnekhsaT.l.T.idurt.bzi-iisA ,1970; volukroN - yinnest kinhcotsi س .K.N ` aT ' ihkir imilaS iirotsioP ogoksrahkuB .atarime )1920-1860 gg (. tnekhsaT ,1960; vonahsi adeboP.A yondoraN yokstevoS iistulover V .erahkuB tnehsaT , 1975; vonahsi ayaksrahkuB.I.A ayandoraN ayakstevos .akilbuPser tnekhsaT , 1969; voradnaksi roB.I.B ' ab az einelvonatsu yokstevos itsalv V enatsikihzdaT 1922-1920) gg (. ebnahsuD ,1986; vetamathkuT .G.T eiksrahkub-okssuR eyinehonto V estnok -XLX elahcan adeboP.vvXX yoksrahkuB yondoraN iistuylover , tnekhsaT ,1966; votamathkuT .G.T ayissoR i yiksrrahkuB tarime V elahcan .vXX ebnahsuD ,1977; vosam ayifargoirotsi.jm.P ogokstevos anatsikihzdaT )1917-1975 .g.g ( ebnahsuD ,1978; vomisaK ayakstevoS.K.F ayifargoirotsi yoksrahauB yondoraN yokstevos .tnekhsaT.acikbuPseR 1968;50 tek yoksrahkuB yondoraB yokstevos .iistuylover .tnekhsaT 1972; amarD.K.F.vomisaK iistuylover i advarP iirotsi ) einavorimrof iifargoirotsi iistazitevos irahkuB i .amzerhaK arahkuB ,1996; lehsurK ' yikstih arutatkiD.A anidoR.uhPargeletoP ,1989. N 11; vomatohK einehadrevS.N ogoksrime amihzder V ebnahsuD.erahkuB ,1997.